

نظم

کوزن از خدنگ شکاری هلاک
 سر و شاخ آهو که خونبار بود
 چو گاو زمینش هوس زیر خاک
 چو شاخ گل از تیر پر خار بود
 ر بوده سگ از آهوان هوش را
 به خواب عدم برده خر گوش را

شاه دین پناه جشن عظیم ترتیب کرده همایون پادشاه را طلب فرمود و وی را در محل مناسب جای داده پس از اکل و شرب نقود و جواهر و کمر مرصع و اقمشه [بسیار از زربفت و مخمل و اطلس و کمخا]^۱ و اکثر متاع فرنگ و ادوات و آلات جنگ و اسبان تازی و شتران جهازی و استران [بسیار بعضی قطاری و بعضی زهینی و راهوار]^۲ و خیمه و خر گاه و طبیل و بار گاه به وی عنایت نموده بایرام خان بهارلو، که وکیل پادشاه بود، به وی نیز طبیل و علم شفقت شد و داعیه زیارت مرقد آباء و اجداد پادشاه پاک اعتقاد در ضمیر [منیر همایونی]^۳ جای کرده به صوب ولایت اردبیل توجه نمود. بعد از سیر تبریز و اردبیل، به اردوی شاه دین پناه مراجعت کرده حکم عالی صدور یافت که شاه قلی سلطان افشار و بداق خان قاجار و احمد سلطان والی سیستان و ایقوت بیک نبیره چایان سلطان و ادهم بیک و لد دیو سلطان و سیصد قورچی به سرداری شاهوردی بیک کچل^۴ و هزار سوار از ملازمان محمد خان تکلو به امداد پادشاه نامدار، به ولایت زمین داور و قندهار رفته بعد از فتح آن سرزمین به ولایت کابل و غزنین روند آن ولایت را گرفته به همایون پادشاه تسلیم نمایند.

سرداران مذکور به ولایت مسطور روان شدند. چون به گرمسیر رسیدند، عسکری میرزا که از قبل کامران میرزا حاکم قندهار بود قلعه را مضبوط کرده بر

۱- عبارت از نسخه م است و سایر نسخ: زرنگاری

۲- م: قطاری و رکابی بسیار

۳- م: جناب همایونی

۴- م: کچل شاهوردی

برج خلاف^۱ متمکن گردید و عرضه داشت به کابل فرستاده آمدن همایون پادشاه را اعلام کرد. میرزا کامران قاسم سلطان و امیر خلیل را با فوجی از فارسان میدان دلاوری به امداد میرزا عسکری به ولایت معهود روان نمود.

چون این خبر به پادشاه والا کهر رسید، با لشکر قزلباش از روی پر خاشایلغار کرد و جمعی امرا به رسم منقلای پیش رفته بودند و مخالفان نیز جرأت و جلالت نموده گروه با شکوه از پیاده و سوار به خیال جدال و قتال از حصار بیرون آمده جنگ در پیوست و بعد از کشتش و کوشش طرفین و اشتعال آتش فتنه و شین تیغ بندگان آستان میرزا عسکری و چابک سواران میدان دلاوری روی به انهزام آورده پناه به قلعه بردند. عساکر جرار حصار را هر کزوار در میان گرفتند و آن قلعه ای است سر بر فلک افلاک کشیده و چشم روزگار مثلش ندیده. وهم را عروج بر بروج آن خیال محال.

نظم

نشستند بر دامن آن حصار	سپاه ظفر یار نصرت شعار
بر او رفته بالا به چندین کمند	حصاری که مهر سپهر بلند
ز دیوار او آسمان سایه ای	سپهر آستان فلک پایه ای
زده خنده بر طاق ذات البروج	صف کنگرش آسمان عروج
نهد پای بر چشم خورشید و ماه	کسی را که افتد بر آن قلعه راه
یکی در سما و یکی در سمک	لب خندق و کنگرش یک به یک

و از وصول لشکر قیامت شکوه زلزله در کوه و ولوله در جان آن گروه افتاد. میرزا عسکری و مردمان او دست به تیر و کمان برده آغاز جنگ نمودند. چون مدت هشت ماه همایون پادشاه و غازیان دولتخواه قلعه را احاطه کردند عسکری. میرزا از امداد کامران میرزا مایوس گشته و علامات ضعف و انکسار بر صفحات احوال

اظهار شده جز تضرع و تشفع چاره‌ای دیگر ندید. رسولان نیکخواه به همایون - پادشاه فرستاد و امان طلبید. شهریار نیک اخلاق خود را از زمره^۱ و الکاظمین الغیظ^۱ جای داده از فقره^۱ و العافین عن الناس^۱ شمرده و الله یحب المحسنین^۱ را منظور داشته خشم فرو خورد. میرزا عسکری و اعوان و انصار از مجلس^۲ قندهار بیرون آمده به بوسیدن انامل فیاض مفتخر و سرافراز گشت و بداق سلطان در درون شهر نزول کرده بلده را به تصرف خویش در آورد. همایون پادشاه و امرای شاه دین پناه در قندهار نشستند. بعد از چهار روز، غازیبان عالم سوزبی رخصت پادشاه کوچ کرده به الکای خود توجه نمودند. با آن که شاه دین پناه حکم کرده بود که مادام که ولایت کابل را از کامران میرزا انتزاع ننمایند عود نکنند.

همایون پادشاه با پنج هزار سوار در نواحی قندهار مانده امرای خود را طلب کرده قرعه مشاورت در میان انداخت. الغ میرزا، که از نبایر سلطان حسین میرزا بود، به عرض رسانید که صلاح در آن است که قندهار را از بداق خان گرفته کوچ و متعلقان در آن جا گذاشته متوجه کابل گردیم. این تدبیر خسرو روشن ضمیر را معقول افتاد. الغ میرزا با قریب سیصد کس از دلاوران مشهور از جانب دروازه ماشور متوجه شهر شد. امیر حاجی محمد کو که^۳ با فوجی از بهادران از طریق دروازه کندگان به صوب بلده مزبور در حرکت آمدند. آن دوسر دار چون قریب به دروازه قندهار رسیدند و دروازه بان را غافل یافتند به درون قلعه خود را انداختند. [ملازمان بداق سلطان پناه به ارک بردند. بعد از آن همایون پادشاه به شهر آمد.]^۴ بداق خان از ارک به پایین آمده از پادشاه رخصت طلب کرده متوجه درگاه شاه

۱- سوره آل عمران ۱۲۸

۲- ن: مجلس

۳- س ندارد - م: کر که

۴- م ندارد

دین پناه شد.

چون بار دیگر مملکت قندهار به امداد شاه دین پناه به تصرف همایون پادشاه درآمد، امرای جغتای فوج فوج از کامران روگردان شده به آن حضرت می پیوستند. همایون پادشاه به استصواب مردان نیکخواه متوجه کابل گردید. در آن اثنا، قراجه بیگ به شرف دستبوس پادشاه نامدار مشرف شده به اصناف الطاف اختصاص یافت. هم در آن اثنا، شیرافکن بهادر ولد قوچ بیگ با هزار سوار جرار از کامران نابکار فرار کرده به اردو ملحق گشت و همچنان خضر خان حاکم هزاره با ده هزار سوار نامدار به جنود ظفر شعار پیوست.

چون میرزا کامران از توجه پادشاه آگاهی یافت کابل را گذاشته فرار نمود. همایون پادشاه در غایت عظمت و شوکت در کابل نزول نمود و هزاره واحشام و صحرا نشینان با پیشکش فراوان روی توجه به خدمت نهاده به تقبیل بساط همایون استسعاد یافتند.

در این سال، قران علوین^۱ واقع شد. شاه دین پناه در قزوین قشلاق [به سعادت و اجلال فرمودند]^۲.

گفتار در قضایاتی که در سنه اثنی و خمسین و شصت و سه به واقع گردیده

رفتن شاه دین پناه به دامغان

در این سال، شاه دین پناه به بیلاق یله کنبد که در حوالی قزوین واقع است نزول نمود و از آنجا روانه سلطانیه شدند و مدت دو ماه در آن جا اوقات گذرانیدند

۱- س: جنود - م: دوهزار سوار

۲- ن: علوین - ب: علوی

۳- م موضوع قشلاق شاه دین پناه را اصلاً ندارد. ن: نمود.

وازان جا روانه دامغان گردیدند.

وقایع متنوعه

در این سال، دین محمد سلطان با جمعی از بکان به مشهد [مقدس رفت و جمعی از ملازمان شاهقلی سلطان استاجلو از شهر بیرون آمده در حوالی طرق می گشتند که به یکبار همچو بلای ناگهان دین محمد و از بکان بسیار پیدا شدند و شصت نفر از غازیان که از عظمای لشکر او بودند مثل احمد آقای ایشیک آقاسی و مهرداد و غیره را به قتل آوردند] و روانه نیشابور گردید و به تخریب بلاد و تعذیب عباد اشتغال نمود. بعد از بیست روز روانه دیار خود گردید.

در این سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق نمود.

هم در این سال در تبریز طاعون شد.

متوفیات

امیر معزالدین محمد اصفهانی اتقی و اورع و ازهد و اعلم و افضل سادات رفیع - الدرجات عراق عجم بود. در علم فقه خصوصاً کتاب عبادات مهارت تمام حاصل کرده بود و اکثر مسائل فقهیه^۲ را از حضرت مجتهد الزمانی فرا گرفته بود و در عنفوان شباب به شرف زیارت بیت الله مشرف شده و در وقتی که مجتهد الزمانی سبب عزل میرغیاث الدین منصور از منصب صدارت شد، در همان روز شمه‌ای از اوصاف حمیده حضرت میر را^۳ در مجلس اشرف اعلی مذکور ساخت و به ذروه عرض رسانید که امروز هیچ احدی از جمله سادات و اعزّه نقبا و علما را لیاقت این مرتبه سامی و

۱- س: آمده شصت نفر از ملازمان شاهقلی سلطان استاجلو را که حاکم مشهد بود به

قتل آورده روانه ...

۲- س: فقه

۳- س: میرزا .

منصب نامی غیر از آن حضرت نیست و در آن اوان میر در اصفهان تشریف داشت . فرمان قضا جریان به احضار او نافذ گردید . تا زمان وصول او به درگاه معلی ، حضرت مجتهدالزمانی نواب و وکلا جهت او تعیین فرمودند و مهر و توقیع ترتیب دادند . مدت هشت سال صدارت کرد و در ترویج شرع اطهر و تنسیق دین اطهر سعی موفور و جهد نامحسور به ظهور رسانید و در رفع بدع هیچ کدام از صدور آن مقدار جهد و سعی نمودند که آن حضرت مخصوصاً در تخریب شیرخانه‌ها و دارالفسقه و خمور و مسکرات و کسر آلات لهو و قمار و زجر فسقه و فجیره و ملاحده . و با وجود این رتبه ، مطایبه بر مزاج آن حضرت غالب افتاده بود و لطایف و ظرایف دلپذیر از او به ظهور می رسید . حسن خلق و تواضع و فروتنی آن حضرت در آن مرتبه و درجه‌ای بود که قلم دوزبان شمه‌ای از آن در سلك بیان نتواند آورد . اما بنا بر غدر و خدعه^۱ که مولانا رکن الدین مسعود طبیب کازرونی نسبت بدان حضرت به عمل آورد ، شاه دین پناه را خاطر مبارک آزرده گشته آن حضرت را از صدارت عزل فرمود . بعد از آن ، در روضه عرش مرتبه رضویه ، معتکف گشته اوقات خود را صرف افاده علوم دینی و طاعات و عبادات می فرمود . در این سال متوجه طواف حرمین شریفین شد و در راه بصره فوت گردید و جسد شریفش را در کربلا مدفون ساختند . از جمله تصانیفش رساله‌ای است در اقسام میاه^۲ و تاریخ وفات آن حضرت از «خیر الناس» معلوم میشود .

مولانا سلطان محمد [صدقی]^۳ استرآبادی از مشاهیر شعرا بود و پیوسته میان آن جناب و مولانا حیرتی به واسطه بحث شعر نزاع بود . در این سال ، در ماه رجب

۱- س: دغذغه .

۲- س: تقسیم میاه .

۳- س: ساقی- برای شرح حالش رجوع شود به هفت اقلیم امین احمد رازی ، تحفه

سامی ص ۵۰ و فرهنگ سخنوران تألیف استاد خیام پور .

مهرسکوت بر لب نهاد. از تصانیفش شرح مطالع و دیوان غزلیات [وقصاید] .
منتشا سلطان استاجلو [در نخبجوان که الکهاش بود]^۲ در این سال به مرگ
فجأة از عالم گذشت.

گفتار در قضایائی که در سنه ثلاث و خمسین و تسعمایه واقع گردیده

مخالفت القاس حق ناشناس

چون القاس چند وقت در شیروان حکومت نمود ، بخار نخوت و غرور
در دماغ راه داده به واسطه چند روزه [دولت بی نور، در این نشیمن دارغورور، بر سلك
طاغیان مغرور و به شیوه تیره دلان از شمع هدایت دور به نسیان]^۱ حقوق سابق و
طغیان با جمیع لواحق بنیاد نهاد و به جهد تمام [وجد مالا کلام]^۲ اسباب عناد و
خلاف به هم رسانید و همت بر ابطال حق ولی نعمت مصروف داشته از فحوائی الکفران
اشد من الکفر غافل شد. بعد از آن که خال عصیان و خذلان بر چهره او ظاهر گشت
بخیه خلاف بر روی کار افتاده بر همگنان این معنی واضح و لایح شد، شاه دین پناه باخیل
وسپاه روانه تبریز گردیده اور گنج اوغلی^۳ را نزد القاس فرستاد. مشارالیه جوابهای
درشت به وی گفت . القاس میرزا از توجه شاه دین پناه در لجه اندیشه افتاد . مادر
خود خان بگی خانم و پسر خود سلطان احمد را به استغاثه^۴ به درگاه ارسال نمود.

سرانجام کارش پشیمانی است
تو خواهی مگر عذر تقصیر من
که زاده رود از پی مادرش

یقین شد که رنجش ز نادانی است
به مادر چنین گفت کای نیک زن
شد آن بانوی پر خرد رهبرش

۱- م ندارد.

۲- م فقط .

۳- م : گنج اوغلی .

۴- م : استعانت .

و خان بگی خانم رسالت القاس را عرض کرده ما حاصلش آن که آن حضرت ولی نعمت من است و از کردار تباه و مخالفت بی جایگاه به واسطه بخت تیره روز و به افساد مردمان شریب بدآموز همداستان شده ام و از آن شرمسار و پشیمانم. به کمال عواطف شاهانه امیدوارم. اگر مراحم خسروانه گناه بنده را نابود انکار، حد خود شناخته بعد از این یا از طریق متابعت بیرون ننهم و در مراعات خدمتکاری و جان سپاری هیچ دقیقه فرو نگذارم. شاه دین پناه نیز از تفصیرات او گذشته از امرای عالی مقدار سیدی بیک محمد کمونه و سوندک بیک قورچی باشی و شاه قلی خلیفه مهر دار و بدرخان و معصوم بیک متولی اردبیل را با والده القاس روانه شیروان گردانید. ایشان در جواد به القاس ملاقات نمودند و وی را قسم دادند که دیگر قدم از جاده متابعت بیرون ننهد و هر سال هزار تومان تبریزی به خزانه رساند و هزار سوار به یساق فرستد.

از این جانب شاه دین پناه از سهند کوچ کرده به تبریز آمد. در آن جابر کت خلیفه بگدلی^۱، که از مقربان القاس بود، با قرب چهل نفر از اقوام خود، از القاس [فرار کرده]^۲ به ملازمت شاه دین پناه رسید. [در آن ولا]^۳ در تبریز میانه طایفه افشار و ذوالقدر صورت مخالفت روی نمود و از جانبین اسلحه جنگ پوشیده مستعد جدال و قتال شدند. شاه دین پناه ایشان را به لطف و عنف ملامت نمود. لاجرم امرا به صلح و صفا مایل شدند. شاه قلی خلیفه ذوالقدر و ابراهیم خان [ذوالقدر و علی سلطان ذوالقدر]^۴ و سوندک بیک قورچی باشی افشار و شاه قلی سلطان افشار^۵

۱- س، م: بگدلی.

۲- س: خلاف کرده.

۳- س ندارد.

۴- م: و علی سلطان تا طی اوغلی.

۵- م: سلطان کرمان.

و محمودخان افشار به دولتخانه در آمدند و عهد نمودند که مدت عمر با یکدیگر در مقام خلاف و نفاق نباشند.

بعد از آن، شاه دین با سپاه بی کران روانه گرجستان گردیده از شوره گل عبور نموده به آق شهر آمد. در آن ایام، از بام تا شام و صبح تا رواح پیوسته ابر چون دست کریمان سیم می پاشید و کوه از آسیب سرما چون دل مخالفان دین از بیم می لرزید. در چنان حال، پادشاه ظفر مآل بر سر کبران شبیخون آورده لشکر اسلام چون به مقام کبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را از خون ایشان کلگون ساختند و بسیاری از کاه و کوسفند غنیمت گرفتند و خانه های آن بد کیشان را آتش زدند. در آن اوان آفتاب در آخر جدی بود. از شدت برودت رود کر منجمد شده مانند نقره خام می نمود و از بسیاری برف قله کوه و صحرا و هامون سطحی شده بود با هم مساوی. گویا کمال اسماعیل برای این زمان گفته:

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است

اجرام کوههاست نهان در میان برف

[در آن اوان، راقم این حروف، حسن نبیره امیر سلطان روملو با جمعی از قورچیان روملو و چینی با فوجی از کبران بی ایمان دوچار گشته این کمینه به اتفاق شاه قلی نام قورچی چینی حمله کردیم. ایشان را متفق ساخته و جمعی را مجروح و بی روح کرده اسیر چند گرفته معاودت نمودیم. غازیانی که رفیق ما بودند، از کمال دلاوری يك قدم پیش نهادند.]

شاه دین پناه از آق شهر کوچ کرده روانه تبدی شدند. در اثنای راه، لوندبیک حاکم ز کم و گیرم و باش آچوق حاکم گرجستان به درگاه سلاطین پناه رسیدند و به نوازش خسروانه سرافراز گردیدند و باش آچوق خلعت پوشیده به

الکای خود معاودت نمود و لوئدییک روزی چند در خدمت پادشاه سعادت مند توقف نمود و چون دولت و سعادت [ملازمت مجلس همایون می نمود]^۱ شاه دین پناه به تشریفات فاخر و انعامات وافر و اسبان راهوار و خلعتهای شاهوار او را نواخت . بعد از آن رخصت حاصل کرده روانه دیار خود گردید .

شاه دین پناه کوچ بر کوچ به گنجه آمد و از گنجه کوچ کرده در موضع بولاق نزول نمود و از آن منزل ، ابراهیم خان ذوالقدر و حسین جان سلطان روملو و کوچگه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی قاجار و خواجه باسان را ، با پنجم هزار سوار جرار بر سبیل ایلغار ، به شماخی که در آن اوان [خانه کوچ]^۲ القاس حق ناشناس در آن جا بود ارسال نمود . غازیان جرار ، توکل بر حضرت پروردگار کرده ، به آب کر زده متوجه شماخی شدند . مهتر دولتیار که امیر اردوی القاس بود خبردار گردید . خانه کوچ القاس را برداشته به قلعه کلستان رفت . امرا و ارکان دولت و عساکر بهرام صولت شماخی را تاختند و قلعه کلستان را در میان گرفتند . بعد از رفتن امرا ، شاه دین پناه با فوجی غازیان خونخوار و دلیران روزگار ، که سرطایر از زخم تیر پرتابشان شهیر انداختی و کوه ثابت قدم از صدمه کویالشان بر سر افتادی ،

نظم

سپاهی چو آشفته پیلان مست همه نیزه و گرز و خنجر به دست
از قوین الومی عبور کرده متوجه ارش گردید .
به آهنگ شروان برانگیخت رخس سلیمان نشان خسرو تاج بخش
غبار سپه را بر ماه برد تزلزل به کاو زمین راه برد

۱ - س : ملازم مجلس همایون بود .

۲ - س ندارد .

ز نعل ستوران زمین بی قرار ولی آسمان با قرار^۱ از غبار و کوچ بر کوچ روانه علی شبان^۲ کردید. از آن مقام، سلیمان چلبی را که در پای قلعه کَلستان بود با شصت نفر از دلیران جوشن ور به طرف قلعه در بند فرستاد و < آنان > در يك فرسخی قلعه مذکور به کلا نتر قبله که از نزد القاس می آمد رسیدند و غازیان ایشان را منهزم گردانیدند و به قرب سی نفر از آن قوم بد اختر به قتل آوردند. بعد از آن علم توجه به طرف قلعه بر افراختند. سار و قیما سب^۳ و دلو قیما سب^۴ به جنگ از در بند به در آمدند. بعد از ستیز و آویز راه گریز پیش گرفته به قلعه متحصن شدند. سلیمان چلبی مراجعت کرده به آب سمور آمد.

وقایع متنوعه

در این سال، از اطراف و جوانب از ترکان دشت قبهچاق و صحرا نشینان و سرداران کوهستان مثل سلطان علی^۴ بیک قیطان و قراقباد به پایه سریر اعلی آمده اظهار بندگی و سرافکنندگی نمودند. آن حضرت رعایت و عاطفت فرموده از خلعتهای فاخر و جامه های زربفت و کمر شمشیر [زر] و اسبان تازی ایشان را بنواخت.

هم در این سال، سلطان سلیمان پادشاه روم سپاه بسیار به تسخیر بصره فرستاد. عبدالله منذر که والی آن دیار بود از قلعه بیرون آمده تا شب با رومیان

۱ - س : بر قرار .

۲ - م : علی چوپان .

۳ - ن ، م : قیما س .

۴ - ن ، م : حسن علی .

۵ - س ندارد .

مقاومت کرد. چون دید که حریف ایشان نیست شهر را گذاشته فرار نمود.
رومیان بر بصره مستولی شدند.

متوفیات

سلطان جغتای جوانی بود در کمال زیبایی و طراوت. عذارش غیرت
کلبرک طری و اوامع ز خسارش رشک ماه و مشتری. رخسارش چون گل سیراب
و خط چون سنبل پر پیچ و تاب. کوئی که نقاش حکمت لقد خلقنا فی احسن
تقویم^۱ به پرکار ابداع دایره‌ای از عنبر تر بر صفحه عذارش کشیده. رخسار چون
گل شکفته و عارض چون ماه دو هفته.

تو کوئی بسته سرو از لاله زیور
لباس ارغوانی کرده در بر
دو چشم ترک بر دلها کمین ساز
دو ابر و بر جگرها ناوک انداز
اما پیش از آن که گل امید در باغ مراد چیند به خار فنا گرفتار شد.
ز کلبرک او چون بنفشه بر آمد
ز آفت بر او جست باد خزانی
به وقتی که آمد گل از غنچه بیرون
شد اندر کفن همچو غنچه نهانی
بلبل طبع مولانا قاسم گاهی این ترنم آغاز کرد.

سلطان جغتای^۱ بود گل کلشن خوبی

لیکن سوی رضوان اجلش راهنمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد از این باغ
دلها ز غمش غنچه صفت غرق جنون شد
تاریخ وی از بلبل ماتمزده جستم
در ناله شد و گفت «گل» از «باغ»^۲ بیرون شد

۱ - سورة التین ۳ .

۲ - ن، م : جغتای .

۳ - باغ برابر است با ۱۰۰۳ و چون گل (= ۵۰) از آن بیرون شود ۹۵۳ ←

مولانا کمال الدین حسین ولد مولانا مسعود کاشی حکیمی بود فاضل و نکته‌دان و قانون رای صایبش واسطه شفای امراض و کلیات قواعد ذهن ثاقبش ذخیره ازاله اعراض . بعد از والد ماجد ، منصب طبابت شاه دین پناه بدان جناب قرار گرفت . پیوسته منظور انظار عنایت سلطانی و مشمول عواطف خاقانی بود . در این سال وفات یافت .

گفتار در قضایائی که در سنه اربع و خمسين و سعمایه واقع گردیده

رفتن القاس به جانب چرکس و مراجعت او از آن دیار
و شکست یافتن او از امرا و رفتن او به جانب روم

چون القاس با امرا ملاقات نمود ، با شش هزار سوار و پیاده به جانب چرکس روان شد . خانه کوچ را در شماخی گذاشته به تعجیل هر چه تمامتر روانه دربند کردید . مادرش خان بکی خانم را در قلعه گذاشته رو به دیار چرکس نهاد و به واسطه برودت هوا کاری از پیش نبرده معاودت نمود . شاه نظر ، برادر درویش محمد خان حاکم شکی ، را با جمعی از ملازمان قجداول گردانید و فوجی مردمان چرکس بدیشان رسیدند . شاه نظر پای ثبات افشرده جنگک صعب نمود . آخر به ضرب سنان چرکسان از اسب افتاده کشته گردید و در آن معرکه بیروندی آقای روملو و جمع کثیر از ملازمان القاس به قتل آمدند . چون مردمان چرکس بر جنود القاس غالب آمدند ، لشکر بسیار از پیاده و سوار جمع آورده در برابر القاس بی خوف و هراس صف قتال بیاراستند . القاس نیز به تصفیة صفوف

می ماند . در تذکره نصر آبادی ص ۴۷۰ این شعر به میرزا امانی مشهور به میرمیخچه نسبت داده شده است .

و تهیه اسباب رماح و سیوف قیام نمود. به يك بار بر ایشان حمله کرده چر کسان
 هزیمت غنیمت شمردند. ملازمان القاس ایشان را تعاقب کرده قریب سیصد نفر
 از آن قوم بد اختر به قتل آوردند و عنان عزیمت به طرف دربند معطوف گردانید.
 بعد از وصول بدان حدود، خبر رسید که شاه‌دین پناه [آمده] ^۱ [و خانه
 کوچ لشکریان را تصرف کرده‌اند] ^۲ و اکنون، با سی هزار سوار جرار، مستعد
 جنگ و پیکار است. چون القاس این خبر را شنید، سار و قیما سب و دلو قیما سب ^۳
 را که از مقربان او بودند با جمعی از مردمان جرّار بر سر شاهوردی سلطان
 زیاد اوغلی قاجار و محمدی بیک تر کمان و سلیمان بیک چلبی چینی و محمد بیک شیر بخت -
 اوغلی طالش فرستاد. امرا با این سپاه در [کنار] ^۴ آب سمور جنگ کرده غالب
 آمدند. چون خبر به القاس ناحق شناس رسید، محمد بیک افشار را با فوجی اشرار
 به جنگ رستم بیک و پیکر بیک فرستاده امرا، در حوالی قبله، به ایشان جنگ -
 کرده مغلوب ساختند و صد و شصت نفر از آن قوم بد اختر به قتل آوردند. محمد بیک
 به مشقت بسیار به در رفت.

هم در آن ایام، چوپان بیک ایچک اوغلی را به زبانگیری ارسال نمود.
 مشار الیه چون به حوالی اردوی امرا رسید، قضا را شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
 به سیر رفته بود. [به‌وی رسید] ^۴. وی را گرفته روانه در گاه عالم پناه گردانید
 به فرمان آن حضرت کشته گردید و در آن اوان، کورسهراب ذوالقدر به دست -
 افتاده به یاسا رسید.

۱ - ن، م : تشریف آورده‌اند.

۲ - م ندارد.

۳ - ن : سار و قیما س و ده لو قیما س - س : سار و قیما سب و ولد قیما سب.

۴ - س ندارد.

چون خبر آمدن القاس به دربند به شاه‌دین پناه رسید ، [شاهقلی خلیفه]
 مهرداد و بدرخان استاجلو و حسین‌جان سلطان روملو و چراغ سلطان استاجلو را
 به‌مدد امرا که در برابر مخالفان نشسته بودند روان ساخت . چون القاس از توجه
 عسا کر ظفر اقتباس مطلع گردید ، هراس بی‌قیاس بر او مستولی گشته به طرف
 [خنالق]^۱ فرار کرد و لشکر او جوق جوق به‌قدم اخلاص و دولتخواهی به امرای
 شاهی پیوستند . القاس از خنالق^۲ کوچ کرده در کنار آب سمور نزول نمود .
 امرا به‌سروی ایلبغار کردند . شاهوردی‌بیک زیاد اوغلی و محمدبیک تر کمان با قرب
 بیست نفر از ملازمان امرا در کنار آب سمور غافل به القاس رسیدند .

شعر

به میدان رسید از هزارش یکی بود باغ را پیش رس اندکی
 ستوران‌شان مانده از دو همه چو اسبان تصویر نارو همه
 القاس بی‌موزه سوار شده به وادی فرار شتافت . غازیان به سان برق از آب
 عبور نمودند و دست به تیغ و تیر و کمان برده شیبه کردند .
 ز پیکان چنان آتش افروختند که پر ملک بر فلک سوختند^۳
 سائلمش ملازم شاهقلی خلیفه مهرداد به ضرب تیر القاس زخم‌دار گردید .
 القاس را ، چون آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار بالا گرفته بود
 فرونشست ، شکست خورده به‌مشقت تمام خود را به کوه رسانید . بیشتر نوکرانش
 به‌دست غازیان گرفتار شدند . خدمتش با چهل نفر از ملازمان به نزد قرم^۴ شمشال
 رفته از راه آزاق به دریا نشسته روانه کفه شد . از آن‌جا به‌اسلام بول رفت .

۱ - س : شاه خلیفه .

۲ - ب : خنایق - ج : خنالی - م : خنالی .

۳ - س : قوم .

گفتار در فتح قلعه گلستان

چون مهتر دولتیار بر متانت حصار و ذخیره بسیار و کثرت اعوان و انصار
مغرور گشته دروازه‌ها را بست .

نظم

کشید آن کج اندیش ناپاک کیش ز خندق خطی از خطا کرد خویش
در قلعه نکشاد آن بی‌بصر فرو بست بر بخت فرخنده در
شاه دین‌پناه فرمود تا لشکر بر کنار قلعه منازل سازند و اسباب قلعه‌گیری
از توپ و ضربزن مهیا کردند . حمزه بیک کاشانه بیجن اوغلی^۱ را به رسم رسالت
نزد آن بی‌دولت فرستاد تا وی را از قلعه [بیرون آورد]^۲ و ایشان آن بیچاره را به
بالای برج آورده در نظر غازیان پاره‌پاره کردند . قرب سه ماه عساکر نصرت
دستگاه قلعه را در میان گرفتند و بعضی اوقات جنگ پیش می‌بردند و از طرفین
فارسان مضمار فتنه و شین کشته تیر و تفنگ می‌شدند . نه محصوران را صورت
فرج رو می‌داد و نه حاضران را فرح فتح اتفاق می‌افتاد . تا آخر گشاینده ابواب
مرادات و ویران‌کننده بنیاد ناراستان کج نهاد سببی کرد که قلعه مفتوح شد :
در آن ایام ، زنانی که در قلعه بودند نسبت به او بدگمان شدند . روزی که
مهتر دولتیار و خواجگی ولد خواجه میری جان^۳ [تمغاچی تبریز]^۴ از ارك به پایان
رفته بودند ، زنان به طناب خیمه که در قلعه بود ، جمعی از قورچیان شاملو را
بالا کشیدند . قورچیان تیغها آخته مانند بالای ناگهان بر سر مخالفان رفتند
و مهتر دولتیار را با جمیع مردمان قلعه دستگیر کردند و به درگاه شاه دین‌پناه

۱ - نسخ : سنجق اوغلی - تصحیح از نسخه م .

۲ - س : پایین آرند - م : پایین آورد .

۳ - س : امیر سچان - ن : میری جان .

۴ - س ندارد

آوردند. به حکم آن حضرت به یاسا رسانیدند و حکم به تخریب قلعه واقع شد و شاهقلی خلیفه مهر دار و حسین جان سلطان روملو از دربند گذشته بلاد قیطاق را تاخته اموال و اسباب ایشان را، قلیل و کثیر، جلیل و حقیر، بغارتیدند و از آن جا به اقبال و سعادت سالم و غانم به اردوی امرا معاودت نمودند.

گفتار در فتح قلعه دربند به توفیق خداوند

چون خبر فرار القاس به شاه دین پناه رسید، امر عالی صدور یافت که بهرام- میرزا و عبدالله خان و سایر شجاعان به امرا ملحق گشته قلعه دربند را احاطه نمایند. امرا حسب فرمان قلعه را در میان گرفتند. کهنه شاهوردی کوتوال قلعه بود. حصار را مضبوط گردانید. فرمان شد که نقبچیان آهنین چنگک به کندن نقب پردازند و توپچیان به انداختن توپ و تفنگ مشغول کردند. چون دوسه ماه بر این کار پرداختند و بروج را به زخم توپ ویران گردانیدند و بارو را مانند غربال سوراخ سوراخ کردند، کهنه شاهوردی قاصدان به درگاه شاه دین پناه فرستاده به جان امان طلبید. شاه دین پناه جرایم او را نابوده انگاشته کهنه شاهوردی به اتفاق خان بگنی خانم بیرون آمده امان یافتند. در آن اوان حاکم قلعه سلوط^۱، مسیح شیروانی، کمر خدمتکاری بر میان جان بسته به درگاه آمده قلعه را تسلیم نمود. چون ولایت شیروان بار دیگر به تصرف شاه دین پناه درآمد، شاه دین پناه تمامی مملکت شیروان را به فرزند خود اسماعیل میرزا^۲ ارزانی داشت و کو کجه- سلطان قاجار را در خدمت پادشاهزاده عالی تبار گذاشته [لله آن حضرت فرمود]^۳ بعد از آن، علم عزیمت به جانب تبریز برافراخت و در بیست و ششم شهر شعبان،

۱ - ب : سلوط .

۲ - م : فرزند اعز ارشد ارجمند شاهزاده عالم و عالمیان اسمعیل میرزا .

۳ - م نقط .

در دولتخانه تبریز نزول اجلال فرمود و اشراف و امم و اکابر آن بلده معظم به درگاه فلك اشتباه شتافتند و مراسم پیشکش به تقدیم رسانیدند .

جنگ کردن قایتمش سلطان با درزی داود^۱

در این سال ، درزی داود که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم حاکم پارسین بود، با جمعی کثیر از رومیان، شبیخون بر سر قایتمش بیک خنسلو که در لشکر^۲ بود آورد و غازیان متفرق بودند . اکثر به خواب رفته . که ناگاه ایلغار رومیان بر سر ایشان چون خواب گران ناخت آوردند و قرب صد نفر از مردمان پلوت به قتل رسانید . قایتمش بیک و الوخان^۳ بیک سعدلو خود را به معرکه انداختند و حرب عظیم واقع شد و فتنه قلیل^۴ به چنان لشکر کثیر غلبه کردند و قرب هفتصد^۵ نفر به قتل آوردند و سرهای ایشان را ، در تبریز ، به درگاه عالمیان پناه فرستادند .

محاربه نمودن ولی سلطان ذوالقدر با امرای کردستان^۶

در این سال ، امرای کردستان ، به فرمان سلطان سلیمان پادشاه روم ، با پنج هزار سوار ، به اورمی^۷ آمدند . ولی سلطان ذوالقدر^۸ که از قبل شاه دین پناه

۱ - ج : دردی داود - س : دزدی داود .

۲ - ن : الش کرد - م : در آن لشکر .

۳ - س : الوندخان .

۴ - نظر به آیه ۲۴۹ بوده از سوره بقره : کم من فتنه قلیله غلبت فتنه کثیره . . .

۵ - م : یک صد و پنجاه نفر .

۶ - م : ذکر جنگ امرای کردستان با ملیکلولی و فتح یا کلولی .

۷ - م : اردوی - غرض شهر اورمی = اورمیه است برکنار دریاچه ای به همین نام .

اکنون این شهر که رضائیه نامیده می شود مرکز استان آذربایجان غربی است .

۸ - م : ولی سلطان تلیکو ذوالقدر .

حاکم آن ولایت بود، با سیصدسوار جرّار، از حصار به درآمده از کثرت دشمن نیندیشیده و تیغ تیز از نیام آخته بر قلب سپاه کردستان تاخته در حمله اول جمعی را بر خاک انداخته امرای کردستان، چون دست برد ولی سلطان را مشاهده کردند، خوفی تمام بر ضمیر ایشان مستولی گشته به جانب دیار خود فرار نمودند. ولی - سلطان ذوالقدر از دنبال آن قوم بد اختر روان گشته و جمع کثیر از کردان را که به تالان مشغول بودند به قتل آورده سرهای ایشان را روانه درگاه عالم پناه گردانید.

[وقایع سنهٔ خمس و خمسین و تسعمایه]

[و مخالفت نمودن کامران میرزا با همایون]

در این سال، همایون پادشاه رایت نصرت آیت به جانب بدخشان برافراخت. میرزا سلیمان^۲، که در آن اوان در طخارستان بود، این خبر را شنیده سپاه ختلان و قندز و بغلان را جمع آورده به عزم رزم سپاه کامل در حرکت آمد. در موضع [۳] آن دو لشکر قیامت اثر مانند ابر بهاران جوشان و خروشان به هم رسیدند و به باد حمله آتش قتال را مشتعل گردانیدند.

بیت

به گرز و کمند و سنان تاختند شکستند و بستند و انداختند
درخشیدن شمشیر آتش فعال، مانند خورشید جهانتاب^۴، انداخت و شعله

۱ - م: [جنگ کردن همایون پادشاه با میرزا سلیمان پادشاه بدخشان] .

۲ - م: میرزا سلمان .

۳ - در کلیهٔ نسخ سفید مانده است .

۴ - ظاهراً کلمه یا کلماتی افتاده - م: جهانتاب و شعله م، کلمه «انداخت»

سنان ثعبان مثال عرصه عالم را چون لعل بدخشان ساخت . عاقبت نسیم نصرت بر پرچم
رایت همایون پادشاه وزیده میرزا سلیمان^۱ [به وادی فرار شتافت . پادشاه همایون
بر آن دیار مستولی گردید]^۲ . میرزا سلیمان^۱ از در تضرع و نیاز در آمده پادشاه
ظفر پناه نوبت آن دیار را به وی عنایت نمود و در غیبت همایون پادشاه، کامران
کمره به کابل آمده خانه کوچ پادشاه را گرفته بر آن دیار مستولی گردید
و ولد بیک و دلوقاسم [ترکان را]^۳ که شاه دین پناه با همایون فرستاده بود گرفته
عربان ساخت .

چون این خبر به پادشاه عالی کهر رسید ، از بدخشان با سپاه فراوان روانه
کابل گردید و موکب اعلی پس از قطع کوه و صحرا در حوالی کابل نزول نمود
و میرزا کامران با فوجی شجاعان از روی قهر از شهر بیرون آمد و در آن زمین
تلاقی^۴ عسکرین دست داد و هر یک از آن دو سردار صف کارزار آراستند . بعد از
آن ، دلیران پای در میدان مبارزت نهاده دست به انداختن تیر و راندن شمشیر
کشادند . شکست بر جانب میرزا کامران افتاد . به زحمت بسیار خود را به شهر
انداخت . همایون پادشاه با خیل و سپاه در آن حوالی نزول نمود و در آن اوقات
به کرات جنگهای سخت واقع شد .

در آن اثنا ، کامران میرزا شیرافکن بهادر را با سه هزار سوار شبی از شهر
بیرون کرده به اراده آن که قطع طریق کرده نگذارند که اردو بازاریان غله
فراوان به اردوی پادشاه آورند . چون این خبر به پادشاه والا کهر رسید ، امیر-
قراجه را با جمعی کثیر به دفع ایشان روان گردانید .

۱ - م : میرزا سلمان .

۲ - س ندارد .

۳ - م فقط .

۴ - س : طلاقی .